

## رسانه‌ها و ناهنجاری‌ها در خانواده

محمد مهدی لیبی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی

### چکیده

خانواده به‌عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی تأثیری فزاینده بر ایجاد آسیب‌های اجتماعی دارد و رسانه‌ها نیز به‌عنوان ابزارهای قدرتمند بر افکار و اندیشه زوجین و روابط آنها با فرزندان مؤثر واقع می‌شوند. اگرچه رسانه‌ها می‌توانند به‌صورت مستقیم تمامی آحاد جامعه را تحت تأثیر قرار دهند، اما تأثیر مهم آنها از طریق اثرگذاری بر نهادهایی چون خانواده حاصل می‌شود. رسانه‌ها از ابزار گوناگونی در زمینه برنامه‌سازی برخوردار هستند و می‌توانند مفاهیم مختلف را در قالب‌های جذاب و متنوع به مخاطبان عرضه کنند. در دنیای امروز، خانواده‌ها با تحولات شگرفی روبه‌رو شده‌اند: کاهش تعداد فرزندان، تغییر نقش زن و شوهر و دگرگونی نقش زنان در اجتماع در کنار عوامل اجتماعی دیگر ساختار خانواده را متحول کرده است. این دگرگونی‌ها تحت تأثیر عوامل متعددی به‌وقوع پیوسته‌اند، که رسانه‌ها را می‌توان از جمله مؤثرترین آنها دانست. پیامد این اثرگذاری‌ها را می‌توان در دو قالب پیامدهای مثبت همچون افزایش سطح آگاهی اعضای خانواده در زمینه‌های مختلف از جمله مسائل و موضوعات جسمی، روحی و اصلاح رفتار فردی و جمعی و پیامدهای منفی چون افزایش خشونت خانوادگی، طلاق و جرائم اجتماعی مشاهده کرد. رسانه‌ها می‌توانند بر موضوعاتی چون تربیت فرزندان و چالش‌های درون خانواده مؤثر واقع شوند. بررسی پیامدهای رسانه‌ای در هر یک از این موارد می‌تواند چشم‌انداز روشنی از عملکرد و وضعیت آنها نشان دهد.

رسانه‌ها در کشور ما در بسیاری از موارد به اصلاح و افزایش سطح آگاهی خانواده‌ها کمک کرده، در مواردی خود عامل ایجاد ناهنجاری‌ها در سطح خانواده بوده‌اند. این مقاله بر آن است تا تأثیر دوگانه رسانه‌ها بر ناهنجاری‌های خانوادگی را بررسی کند.

## رسانه‌ها و خشونت خانوادگی

رسانه‌ها به اشکال گوناگون بر اعضا و روابط افراد خانواده تأثیر می‌گذارند. برنامه‌های گوناگون رادیویی و تلویزیونی می‌توانند الگوهای رفتاری را در قالب فیلم، سریال و نمایش‌های رادیویی ارائه دهند. این الگوها از زمان کودکی در فرد درونی شده، تصویری خاص از روابط زن و شوهر و فرزندان ایجاد می‌کنند.

امروزه بحث خشونت خانوادگی (Domestic Violence) را می‌توان در قالب کودک‌آزاری و خشونت زناشویی در نظر گرفت. «خشونت زناشویی به دو صورت زن‌آزاری و شوهر‌آزاری قابل بررسی است که البته شکل غالب آن، زن‌آزاری؛ یعنی خشونت شوهر نسبت به همسر خود از کمیت بالاتری برخوردار است. از آنجا که این نوع خشونت اغلب در درون محیط خانواده روی می‌دهد و کمتر در جامعه شاهد آن هستیم، آمارهای موجود نمی‌توانند معرف وضعیت روشنی از آن باشند.» (اعزاز، ۱۳۷۶: ۲۱۱)

در واقع، رسانه‌ها می‌توانند به صورتی پنهان قالب‌های خاص فرهنگی را در ذهن فرد ایجاد کنند. این قالب‌ها می‌توانند نوعی اقتدار در شکل مردسالاری یا تسلط مرد بر زن و همچنین روابط ناسالم با فرزندان باشند. هنگامی که در یک سریال تلویزیونی مرد بودن عامل سلطه بر سایر اعضا معرفی می‌شود یا درخواست‌های بجای فرزندان نادیده گرفته می‌شود و همزمان پاسخ زن یا فرزندان در قالب پرخاشگری به‌نمایش درمی‌آید، خشونت خانوادگی ترویج شده است. هدف سازندگان این سریال‌ها دامن‌زدن به خشونت‌های خانوادگی نیست، بلکه برعکس ممکن است تلاش آنها در جهت ثبات و تحکیم روابط خانوادگی باشد. اما بین آنچه ما هدف می‌نامیم با آنچه به‌صورت واقعی روی می‌دهد، تفاوت زیادی وجود دارد. حتی ممکن است نمایش زیاده‌خواهی فرزندان یا تجمل‌گرایی، نوعی نیاز کاذب در بیننده ایجاد و او را در رسیدن به چنین موقعیت‌هایی تشویق کند.

نظریه‌های جدید در زمینه خشونت خانوادگی به‌دنبال شناخت عوامل ساختاری هستند که خانواده را مستعد بروز خشونت می‌سازند. به عقیده این نظریه‌پردازان، «خشونت بر ضد

زنان مشکل شخصی یا خانوادگی نیست، بلکه بازتاب ساختارهای وسیع نابرابری جنسی و اقتصادی در کل جامعه است. این نظریه‌پردازان معتقدند که خشونت مردان علیه همسرشان به‌هیچ‌وجه تخطی از نظم اجتماعی نیست، بلکه برعکس تأیید نوع خاصی از نظم اجتماعی است و می‌توان آن را ناشی از این باور اجتماعی و فرهنگی دانست که زنان کم‌اهمیت‌تر و کم‌ارزش‌تر از مردانند و با آنها برابر نیستند.» (Dobash, 1979: 15) بدین ترتیب رسانه‌ها مروج نوعی خاص از رفتار تلقی نمی‌شوند، بلکه تنها منعکس‌کننده باورهایی هستند که جامعه به صورت ضمنی آنها را پذیرفته است.

از دیدگاه نظریه‌یادگیری اجتماعی، در خانواده‌هایی که اعضای آن در دوران کودکی شاهد خشونت والدین خود بوده یا آن را تجربه کرده‌اند، احتمال بروز خشونت بیشتری وجود دارد. این نظریه به سابقه مشاهده و تجربه خشونت در خانواده اشاره دارد. همچنین این تجربه می‌تواند از طریق محتوایی که رسانه ارائه می‌کند شکل گرفته، به مرور زمان تقویت شود.

بدین ترتیب می‌توان گفت القای یک تفکر یا روش غلط در هر یک از زمینه‌های رفتاری می‌تواند به تشدید یا شکل‌گیری آسیب‌های جدید منجر شود. نقش رسانه‌ها به‌صورت عمده در طرح خواسته‌ها و نیازهاست. در برخی سریال‌های تلویزیونی، مردان متأهل به پنهان‌کاری و داشتن رابطه با زنان دیگر متهم می‌شوند. اگر چه هدف این سریال‌ها نشان‌دادن چهره‌ای نامطلوب از این رفتار است، اما بیننده این سریال‌ها ممکن است با برداشت سطحی از اینگونه موارد، تحت تأثیر آنها قرار گیرد.

رسانه‌ها ابزاری قدرتمند در فرهنگ‌سازی و اصلاح رفتارهای اجتماعی و روابط خانوادگی هستند. بنابراین توقع می‌رود که نوع برنامه‌سازی رسانه‌ها با این اهداف هماهنگ باشد. اما آنچه واقعیت‌های اجتماعی نشان می‌دهد، انحطاط اخلاقی و تضعیف روابط درونی خانواده است که خشونت‌های خانوادگی را می‌توان معلول آنها دانست. بنابراین رسانه نمی‌تواند بدون درکی درست از وضعیت خشونت خانوادگی در جهت کاهش آن گام بردارد.

«همچنین خشونت قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را داراست. کودکی که شاهد

مواجهه خشونت در نزدیکان خود است، علاوه بر احتمال بالای ابتلا به اختلالات روحی، امکان اینکه در آینده قربانی خشونت شده یا رفتارهای خشن داشته باشد، بیشتر است.» (رفیعی‌فر، ۱۳۸۶: ۸)

خشونت علیه زنان در بسیاری از جوامع دیده می‌شود، اما اغلب ناشناخته مانده و به‌عنوان یکی از امور روزمره پذیرفته می‌شود.

بیشترین میزان خشونت علیه زنان توسط همسران آنان اعمال می‌شود؛ به‌طوری‌که خشونت‌های فیزیکی و روانی اعمال شده در خانواده علاوه بر ایجاد آسیب فیزیکی، موجب تحقیر زنان نیز می‌شود. با این حال، موارد بسیاری از خشونت‌های خانگی ناشناخته باقی مانده و گزارش نمی‌شوند. شاید به این علت که برخی زنان به‌خاطر قصور در وظایفشان خود را سزاوار ضرب و شتم می‌دانند، یا از آزار بیشتر شوهرانشان به‌خاطر تلافی و افشای اسرار خانوادگی می‌ترسند و یا به‌دلیل شرمندگی از موقعیتشان از افشای آن امتناع می‌کنند. متأسفانه در برخی از کشورها قانونی برای حمایت از زنان قربانی وجود ندارد. خشونت دارای عواقب فردی و اجتماعی متعددی است: از نظر فردی تأثیر خشونت بر قربانی به‌صورت کاهش کارایی در محیط کار و نیز کاهش یادگیری و ناتوانی در برقراری روابط اجتماعی است. حداقل پیامدهای ناشی از خشونت خانگی، فقدان امکان برقراری روابط اجتماعی، فرار از منزل، خودکشی، ناتوانی برای شرکت و اظهارنظر در جمع و داشتن تصور منفی از خود، انزوای اجتماعی، ترس و اضطراب، فقدان استقلال، ممانعت از بروز توانایی‌ها و استعدادها بالقوه قربانیان و مهم‌تر از همه، تداوم خشونت است.

سازمان جهانی بهداشت اولین هدف خود در مورد خشونت علیه زنان را «شناخت مسئله خشونت علیه زنان» قرار داده است.

پنج اولویت اول برنامه‌های مبارزه با خشونت خانگی علیه زنان شامل موارد زیر است: ایجاد سیاست‌های همگانی، ایجاد محیط‌های حمایت‌کننده، بازنگری خدمات دولتی، تقویت اقدام جامعه برای مبارزه با خشونت خانگی علیه زنان و توسعه مهارت‌های فردی و اجتماعی مردم برای زندگی عاری از خشونت.

رسانه‌ها در تمامی این پنج مورد نقش مهمی

ایفا می‌کنند. در برخی موارد، اثرات فوری پخش یک سریال تلویزیونی را می‌توان در قالب گفتار یا رفتار افراد مشاهده کرد. برنامه‌های رادیویی نیز در قالب متن نوشتاری و طرح موضوعات اجتماعی و خانوادگی نقش مهمی در اصلاح یا کاهش خشونت‌های خانوادگی دارند.

«خشونت علیه زنان در تمامی کشورها، حتی در کشورهای پیشرفته‌ای که قوانین محکمی جهت جلوگیری از خشونت علیه خانواده دارند، نگران‌کننده است» (Clein, 2004: 25). در این کشورها، رسانه‌ها به‌عنوان عاملی مهم در جهت کاهش خشونت به‌کار گرفته می‌شوند. در واقع این خواست دولت‌ها و نهادهای اجتماعی است، اما در مقابل بخش تجاری رسانه‌ها و به‌ویژه کانال‌های تلویزیونی خصوصی و کابلی با نمایش فیلم‌های اکشن به این موضوع دامن می‌زنند. می‌توان گفت منافع اجتماعی که دولت‌ها آن‌را دنبال می‌کنند با منافع مالی که رسانه‌های خصوصی به دنبال آن هستند، در تضاد قرار دارد. پخش صحنه‌های خشن در فیلم‌های سینمایی، رفتار خشن را در افراد برمی‌انگیزد؛ چرا که خشونت، تمایل به خشونت را کاهش نمی‌دهد، بلکه خشونت موجد خشونت است. مشاهده خشونت در تلویزیون موجب افزایش پرخاشگری در میان تماشاگران می‌شود.» (ارنسون، ۱۳۶۹: ۱۸۶)

از سوی دیگر، افرادی که قربانی خشونت‌های خانوادگی می‌شوند نیز به دنبال راه‌حلی برای مقابله با آن برخاسته‌اند. پخش برنامه‌هایی که از تساوی حقوق زن و مرد و حقوق کودک سخن می‌گوید و موضوعاتی که توسط حقوقدانان، مشاوران، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان از طریق رسانه مطرح می‌شوند تلاش بزرگی برای افزایش میزان آگاهی افراد از حیطة وظایف و مسئولیت‌هایشان است. کافی است به وضعیت تنبیه بدنی دانش‌آموزان در مدرسه و فرزندان در خانه در طی دو دهه اخیر توجه کنیم تا این تحول بزرگ را به خوبی درک کنیم. زنان به شیوه‌هایی دیگر نیز در ارتقای جایگاه خود در خانواده می‌کوشند. افزایش چشمگیر زنان با تحصیلات دانشگاهی را نمی‌توان بدون تأثیرپذیری از رسانه دانست. معرفی چهره‌ای از زنان که در موقعیت‌های مناسب اجتماعی فعالیت می‌کنند و از جایگاهی مساوی با مردان

برخوردارند، از جمله عملکردهای مهم رسانه است.

در مجموع می‌توان رسانه را ابزاری نیرومند در کنترل و گسترش خشونت خانگی دانست. جهت‌گیری رسانه به سیاست‌های کلان آن و اهدافی بستگی دارد که آنها دنبال می‌کنند.

### رسانه‌ها، خانواده و جرایم اجتماعی

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان، «ارتکاب جرم نتیجه مشکلات خانوادگی است. آنها در تعریف خود از مشکلات خانوادگی به مسائل متعددی اشاره دارند که می‌توان آنها را در مقوله‌هایی چون: طرد فرزندان از سوی والدین، فقدان ارتباط هیجانی و حمایت‌نشدن فرزندان از سوی والدین خلاصه کرد.» (Gorman, 1998: 319)

برخی اندیشمندان نیز به «فقدان انسجام در خانواده» (Weist, 1998:32) و «نظارت‌نداشتن والدین بر فرزندان و ازدواج مجدد آنها» به‌عنوان عوامل اصلی اشاره می‌کنند.» (Pagani, 1998: 489)

از سوی دیگر، اخبار شنیداری و دیداری در ارائه تصویر جرم به مردم و توسعه سازمان‌هایی مانند پلیس در جامعه نقشی مهم دارند. «رسانه‌ها همچنین در چگونگی شکل‌گیری افکار عمومی در مورد بزهکاری و جرم ایفای نقش می‌کنند.» (فرچیا، ۱۳۸۵: ۸۲)

بدین ترتیب می‌توان گفت رسانه‌ها با تأثیرگذاری بر ساختار خانواده از یک سو و ارائه تصویری از جرم از سوی دیگر بر شکل‌گیری یا کاهش جرایم اجتماعی مؤثر واقع می‌شوند. تأثیر رسانه‌ها ممکن است در مواردی به‌صورت مستقیم منجر به ارتکاب جرم شود، اما این تأثیر عام نبوده و در مواردی خاص به‌صورت موردی گزارش شده است. دیدن صحنه سرقت یک بانک یا ربودن یک شیء از مغازه یا دزدی خانوادگی ممکن است بیننده نوجوانی را به ارتکاب جرم بکشاند. اما خارج از چارچوب رسانه‌های رسمی کشور تأثیر فیلم‌های ماهواره‌ای یا ویدئویی که بر روی آنها هیچ‌گونه کنترلی وجود ندارد، شدیدتر و عمیق‌تر است. ارتکاب جرایم جنسی اغلب تحت تأثیر اینگونه فیلم‌ها بوده، مرتکبان آنها خود به این تأثیر اعتراف کرده‌اند.

برنامه‌های تلویزیونی و به‌ویژه سریال‌هایی

که در داخل کشور تولید می‌شوند، با توجه به موضوع و نوع ساخت، از بیننده زیادی برخوردارند. اما در بسیاری موارد دچار انحراف از اصولی شده‌اند که جامعه به شدت به رعایت آنها محتاج است. ترویج تجمل‌گرایی، نشان‌دادن زندگی افراد مرفه و خانه‌هایی که برای بسیاری از مردم تنها یک رؤیا محسوب می‌شود، آثار و پیامدهای زینباری بر جای می‌گذارد.

نظریه بازتاب رسانه‌ای جرم مدعی است که «رسانه‌ها با نمایش مستمر تصاویر فریبنده و خوشایند از ارتکاب جرم و اسطوره‌سازی از مجرمان، کنترل‌های درونی را تضعیف می‌کنند. این امر در نظریه‌های روان‌شناسانه در مورد مهارزدایی و حساسیت‌زدایی در بخش شکل‌گیری انگیزه ارتکاب جرم بررسی شده است.» (Reiner, 2000: 212)

نظریه کنترل اجتماعی هیرشی می‌گوید: «افراد زمانی بزهکاری می‌شوند که نسبت به قیود اجتماعی کم‌اعتنا یا بی‌اعتنا شوند.»

در این نظریات، رسانه‌ها تأثیری معنادار بر تصویر کلی جرم در درون جامعه دارند. گستره این تأثیر تا آنجاست که می‌توان گفت انگاره‌هایی که بر آگاهی عموم درباره جرم سایه افکنده است، به‌طور عمده محصول رسانه‌هاست.

این پدیده را می‌توان تصویر رسانه‌ای رایج جرم (Popular Media Images of Crime) نامید. (وایت، ۱۳۸۳: ۵۳)

گربنر معتقد است درس‌هایی که ما در دوران کودکی از تلویزیون می‌آموزیم، احتمالاً پایه‌هایی برای جهان‌بینی وسیع ما می‌شوند. «تلویزیون منبعی معنادار از ارزش‌های عمومی، عقاید قالبی، ایدئولوژی و دیدگاه‌هاست.» (Gerbner, 1994: 31)

در تحقیقات دیگر، عوامل درونی و بیرونی مؤثر بر کاهش ارتکاب بزهکاری نیز بررسی شده است. عامل «وابستگی» که حضور پدر و مادر در خانواده، ازدواج‌نکردن مجدد مادر، توجه و تشویق والدین، آرام‌بودن محیط خانواده و نیز صمیمی بودن رابطه نوجوان و والدین را نشان می‌دهد، از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر بزهکاری است. این بررسی‌ها نشان می‌دهند که پایداری وضعیت خانواده در ممانعت از بزهکاری



نوجوانان بسیار مؤثر است؛ چرا که در این سن نوجوان به دنبال کسب هویت و الگوست و نقش پدر و مادر در خانواده مؤثرتر می‌شود. می‌توان گفت خانواده‌هایی که بر اعمال فرزندان خود نظارت ندارند و کمتر مقررات و استانداردهای مشخصی در قبال رفتارهای غیرقابل قبول آنها وضع و از برخورد قاطعانه در مقابل رفتارهای خلاف فرزندان خود پرهیز می‌کنند، زمینه جگروری را مساعد می‌سازند (Kingsley, 1989:28). در واقع نقش رسانه‌ها در این است که می‌توانند هنجارهای اجتماعی موجود در جامعه را تقویت یا تضعیف کنند. «هنگامی که باورها و اعتقادات فرد نسبت به یک موضوع کم‌رنگ شده یا از بین می‌رود، نوعی رهایی رفتاری در او پدید می‌آید؛ به طوری که خود را از قیدوبندهای گذشته رها حس می‌کند. اگر فردی قویاً باور داشته باشد که برخی رفتارهای انحرافی درست نیست، مشارکت در آن رفتار برای او دور از تصور است.» (رابرتسون، ۱۷۶: ۱۳۷۴)

تامپسون معتقد است که «تأثیر خانواده، همالان و دسته‌ها (Gangs) در بزهکاری بیش از سایر عوامل است و خانواده نقشی مهم در پیشگیری و کنترل بزهکاری دارد.» (Thompson, 1991:45)

سایر اندیشمندان نیز در کنار خانواده به علل و عوامل دیگری اشاره کرده‌اند که منشأ درونی و بیرونی دارند، اما همه آنها به تأثیر عمیق رسانه‌ها در این مورد معتقدند. در مجموع می‌توان گفت: این نظریات معتقدند: «رسانه‌های دیداری و شنیداری با انعکاس اخبار و رویدادهای جنایی قبح و زشتی رفتارهای مجرمانه را در جامعه از بین می‌برند و وقوع جرم را امری عادی و طبیعی نشان می‌دهند. در این شرایط اجتماع پس از مدتی به این زشتی‌ها عادت می‌کند و زمینه سقوط ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای زندگی سالم فراهم می‌شود» (رحمانیان، ۶۲: ۱۳۷۸). از دیگر آسیب‌های اجتماعی مهم در کشور ما، طلاق است. در بحث طلاق، آنچه مهم است جدایی عاطفی افراد از یکدیگر است؛ طلاق پنهان یا طلاق عاطفی به معنای زندگی در زیر یک سقف بدون همدلی و علاقه متقابل است که خود زمینه را برای طلاق واقعی مهیا می‌سازد.

«تحقیقات نشان‌دهنده بالارفتن میزان

طلاق و جدایی، به تأخیرافتادن سن ازدواج دختران و تولد نخستین فرزند آنها، محدودشدن تعداد فرزندان، افزایش تعداد و نسبت زنان دارای تحصیلات عالی و نشان‌دهنده تغییرات پدیدآمده در نهاد خانواده است.» (رفعت‌جاه، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

طلاق نیز مانند سایر آسیب‌های اجتماعی تحت تأثیر عوامل متعددی است و تأثیر رسانه‌ها نیز در این مورد می‌تواند به صورت غیرمستقیم باشد. در واقع رسانه‌ها نقشی کلیدی در تبیین شکل‌گیری فشار ناشی از خلأ هنجاری (Anomic Strain) ایفا می‌کنند.

«رسانه‌ها ممکن است با ارائه تصاویری از چشم و هم‌چشمی عمومی در مورد برخورداری از یک زندگی مرفه، احساس محرومیت نسبی را تشدید کنند و موجب واردآمدن فشار برای رسیدن به سطوح بالای موفقیت شوند.» (Siegel, 2003: 193)

در واقع صرف‌نظر از طلاق‌هایی که به علت شناخت‌نداشتن زوجین از یکدیگر صورت می‌گیرد یا طلاق‌هایی که تنها علت اقتصادی دارند، آنچه به عنوان یک قاعده کلی مطرح می‌شود، برآورده‌نشدن توقعاتی است که زوجین از یکدیگر داشته‌اند. رسانه‌ها در شکل‌گیری این انتظارات و توقعات نقش مهمی دارند؛ انتظاراتی که رسانه از طریق نمایش فیلم و سریال یا در قالب‌های دیگر عرضه می‌کند و افراد به دنبال دستیابی به آنها هستند. نقش رسانه در نشان دادن چهره‌ای مطلوب از اشتغال زنان گرچه می‌تواند مثبت ارزیابی شود، اما زمینه‌هایی را برای شکل‌گیری اختلافات درون خانوادگی مهیا می‌سازد. حتی نشان دادن سهولت امر طلاق و از بین بردن قبح آن می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های زوجین مؤثر باشد.

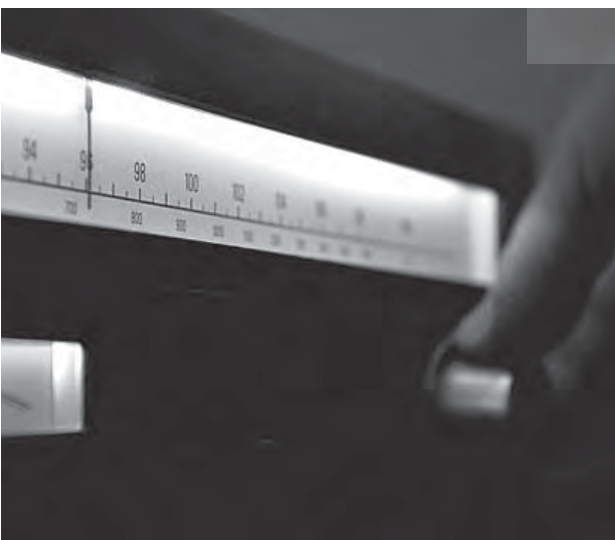
### رسانه‌ها، خانواده و تربیت فرزندان

خانواده مهم‌ترین نقش را در تربیت فرزندان بر عهده دارد. در واقع باورها و اعتقادهای دینی و جامعه‌پذیری ابتدا در خانواده شکل می‌گیرد.

«از نظر کوئن با صنعتی‌شدن جوامع، ساخت، کارکردها و اقتدار خانواده دچار دگرگونی عظیمی شده است و مهم‌ترین پیامد گذار از خانواده سنتی به خانواده صنعتی شهری، جانسینی خانواده هسته‌ای به جای خانواده گسترده بوده است. در نتیجه خانواده نقش خود در تربیت

ترویج  
تجمل‌گرایی،  
نشان‌دادن زندگی  
افراد مرفه و  
خانه‌هایی که  
برای بسیاری از  
مردم تنها یک رؤیا  
محسوب می‌شود،  
آثار و پیامدهای  
زیانباری بر جای  
می‌گذارد.

رسانه‌ها ابزاری  
قدرتمند در  
فرهنگ‌سازی و  
اصلاح رفتارهای  
اجتماعی و روابط  
خانوادگی هستند.



اجتماعی فرزندان را به مدارس و آموزشگاه‌ها واگذار کرد و می‌توان گفت روابط سودجویی به‌جای مهرجویی و منفعت در مقابل اخلاق قرار گرفت و خانواده با کارکردهای گذشته‌اش به حاشیه رانده شد.»

«کنون جوامع غربی به‌سوی نوعی از خانواده جمعی پیش می‌روند که ارزش عمده در آن، انعطاف‌پذیری (Flexibility) است.» (کارلسون، ۱۳۷۸: ۲۸)

در این میان، رسانه‌ها از طریق تأثیرگذاری بر ارتباط منفی بین والدین و فرزندان منشأ تحولات بزرگی در تربیت فرزندان می‌شوند. نسل جوان امروز در مقایسه با نسل‌های گذشته کمتر زیر بار ارزش‌های دیکته‌شده توسط خانواده می‌رود و به‌طور خلاصه می‌توان گفت امروزه تنها مدارس و مساجد و سایر نهادهای اجتماعی جایگزین نقش تربیتی فرزندان نشده‌اند، بلکه رسانه‌ها نیز نقشی مهم در این میان دارند و

تا والدین دچار تعارض شدیدی در رفتار خود شوند. بسیاری از والدین در شیوه برخورد با معضلات فرزندان خود به‌شدت اظهار عجز می‌کنند و فرزندان نیز به‌خوبی از فقدان توانایی والدین خود آگاهی دارند. در اینجاست که باید به نقش فعال و مؤثر رسانه در تربیت فرزندان اشاره کنیم. برنامه‌هایی که با موضوع مشاوره خانوادگی در رادیو و تلویزیون تولید می‌شوند، اغلب راهکارهایی را مطرح می‌کنند که والدین به کمک آنها بتوانند بر ضعف کنترل خویش غلبه کنند. هنگامی که والدین در انجام مقاصد خویش احساس ناتوانی می‌کنند، اقدام به اعمال کنترل از طریق به‌کارگیری خشونت می‌کنند. به عبارت دیگر، هنگامی که رسانه‌ها برخی از کجروی‌ها را به‌گونه‌ای نمایش می‌دهند که فاعل آنها فردی موفق مطرح می‌شود، ناپهنجاری‌بودن کجروی نیز کم‌رنگ می‌شود و حتی از بین می‌رود.

که بدرفتاری با کودکان در یک‌سوی آن قرار دارد و نگرش‌ها و گفتارهای پرخاشگرانه والدین در سوی دیگر. «باندورا معتقد است در همین عرصه تربیتی کودکان با شدت تمام در معرض نمونه‌هایی روشن و زنده از قهر و اجبار (Coercion) و پرخاشگری قرار می‌گیرند و عمل والدین آن نمونه‌ها را به‌عنوان شیوه‌های مطلوب حل اختلاف و اظهار تمایلات و خواسته‌ها به آنان معرفی می‌کند.» (Bandora, 1973: 47)

بنابراین، رسانه‌ها می‌توانند از طریق تأثیرگذاری بر روابط میان زوجین، فرایند تربیت فرزندان را تحت تأثیر قرار دهند و هم به‌صورت مستقیم بر اندیشه و طرز رفتار فرزندان مؤثر واقع شوند. این تأثیر حتی می‌تواند ساختار خانواده را با تغییراتی عمیق روبه‌رو سازد. رسانه‌ها می‌توانند با شیوه‌های گوناگون تصور درستی از موقعیت‌های مناسب و رفتار

#### عملکرد رسانه‌ها در قالب

طرح الگوهای موفق  
ضمن تقویت باورهای  
درست و تصحیح  
نگرش‌های نادرست،  
منجر به تغییر رفتار  
به‌عنوان هدف غایی  
آموزش می‌شود.



فرزندان الگوهای رفتاری خود را در بسیاری موارد از رسانه اخذ می‌کنند. جای تعجب نیست که هنرپیشگان و بازیگران فیلم‌ها و سریال‌ها بیش از معلمان مدارس و اساتید دانشگاه‌ها به‌عنوان الگو شناخته می‌شوند.

فقدان یا ضعف کنترل فرزندان در خانواده احتمال بروز ناهنجاری‌ها را افزایش می‌دهد. ضعف کنترل اجتماعی و کنترل خانوادگی نشان از نابسامانی دارد و فرزند می‌تواند دست به اقداماتی بزند که موافق عقاید والدین خود نباشد. یکی از دلایل مهم این وضعیت، شفاف‌نبودن روابط اعضای خانواده است. از سوی دیگر، والدین شناخت درستی از شیوه‌ها و روش‌های متناسب برای کنترل فرزندان خود پیدا نکرده‌اند و این امر باعث شده است

نظریه «کنترل» می‌گوید: «افراد جز در صورتی که آموخته باشند مرتکب خلاف نشوند، به‌گونه‌ای ضداجتماعی رفتار خواهند کرد.» روک معتقد است: «این آموزش نقشی مهم در رفتار فرد دارد و تعیین‌کننده رفتارهای آتی او نیز خواهد بود» (Rock, 1996: 182). فرزندان به این نوع آموزش نیازمندند. اگر محیط خانواده قادر به انجام آن نباشد، این الگوها به شکل دیگری در ذهن آنها جایگزین می‌شوند. باید توجه داشت که منظور از محیط خانواده تنها نگرش والدین نیست، بلکه شیوه رفتار آنها نسبت به یکدیگر عامل مهمی است که فرزندان از آن الگوبرداری می‌کنند.

پرخاشگری در محیط خانواده طیفی از شکل‌ها و گونه‌های متفاوت به‌خود می‌پذیرد

متناسب با آن ایجاد کنند. این تأثیر جدا از کنترل اجتماعی غیررسمی است که در جامعه یا مدرسه صورت می‌گیرد، بلکه اثر آن را باید به ابزارهای درونی مربوط دانست. «رسانه‌ها می‌توانند بر نیازهایی مانند عشق و تعلق و احترام تأکید و از طریق آنها فرد را تحت تأثیر قرار دهند» (سلیمی، ۱۳۸۵: ۵۰۷). دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی تأکید زیادی بر نقش باورهای دینی در آرامش‌بخشی و احساس آرامش دارند. اندیشمندی چون پیتر برگر (Peter Berger) معتقدند «دین سایبان مقدسی است که انسان‌ها را از گزند حوادث و ناامیدی‌ها نجات می‌دهد.» بنابراین، اگر خانواده در ایجاد باورهای مذهبی و اخلاقی فرزندان خود ناتوان باشد، زمینه لازم برای

ارتکاب جرایم گوناگون از سوی آنها را فراهم می‌سازد؛ چرا که اعتقاد دینی در خانواده نقش مهمی در ثبات و تعادل روحی افراد داشته و احساس شادی و رضایت را در آنها تقویت می‌کند. دینداری باعث معنادار شدن به زندگی می‌شود، از افراد حمایت روانی به عمل می‌آورد و همبستگی اجتماعی را تقویت و رفتار آنها را کنترل می‌کند.» (Stark, 1996: 8)

در برخی کشورها مانند کوبا ساختار نظام خانواده چنان از هم می‌پاشد که می‌توان گفت میزان کنترل والدین بر فرزندان به حداقل ممکن کاهش یافته است. فرزندان احترام به والدین و بزرگ‌ترها، رعایت هنجارها و قوانین اجتماعی و نیز شیوه‌های مناسب و مجاز پیشرفت‌های اجتماعی را از طریق برنامه‌های گوناگون رسانه می‌آموزند؛ اینکه رسانه‌ها در این زمینه نقشی مثبت یا منفی دارند، به محتوای برنامه‌های آنها مربوط می‌شود. در واقع، در اینجا هم فرستنده پیام و هم گیرنده آن دارای اهمیت هستند.

«تلویزیون در خانواده‌های متحد و سالم هماهنگی و وفاق را افزایش می‌دهد، در صورتی که در خانواده‌های متزلزل، به پراکندگی دامن می‌زند.» (کازنو، ۱۳۸۴: ۱۵۳)

رسانه‌ها می‌توانند با ایجاد اعتماد در فرزندان، زمینه لازم برای قبول ارزش‌های اجتماعی از طریق خانواده را فراهم سازند.

کار اریکسون در مورد اهمیت اعتماد در دوره رشد اولیه کودک، نگرش‌های عمده‌ای را ارائه می‌دهد. اریکسون معتقد است «اعتماد تنها به معنای اتکای شخص به تأمین‌کنندگان خارجی‌اش نیست، بلکه این را نیز فرا گرفته است که می‌تواند به خودش اعتماد کند.» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۱۲) آنچه امروزه دیده می‌شود، نشان‌دهنده این واقعیت است که در خانواده‌هایی که ارتباطات صمیمی میان والدین و فرزندان وجود دارد، والدین قادر به کنترل رفتارهای فرزندان خود هستند و ارزش‌های خود را به شیوه‌هایی مقبول ارائه می‌کنند، اما در بیشتر خانواده‌ها که تنها تحت تأثیر عوامل بیرونی و از جمله رسانه‌ها بوده‌اند، الگوبرداری فرزندان با خواسته‌های والدین متفاوت است. در کشور ما با همه کاستی‌هایی که در نقش رسانه‌ها وجود دارد، تأثیر آنها بر تربیت فرزندان تأثیری مثبت بوده است و در مجموع، فرزندان از تربیت مناسب برخوردار نبوده‌اند، اغلب

تحت تأثیر دوستان یا رسانه‌های غیررسمی و بیگانه قرار گرفته‌اند.

### رسانه‌ها، خانواده و چالش‌های آینده

«خانواده در دوران مدرن دچار تحولاتی عظیم شده است که می‌توان آن را در بخش‌های زیر خلاصه کرد:

۱- تغییرات ساختاری؛ که خانواده را از شکل گسترده به هسته‌ای و سپس به صورت خانواده‌های تک‌نفره و تک‌والدی درآورده و زندگی مشترک بدون ازدواج را رواج داده است.

۲- تغییرات ارزشی؛ به طوری که در دوران مدرن ارزش‌هایی چون وفاداری زن و مرد نسبت به یکدیگر، تولیدمثل و تولد فرزندان، روابط خویشاوندی، سرپرستی مردان و نان‌آوری آنها و خانه‌داری بودن زنان بسیار کم‌رنگ شده است.

۳- تغییرات عملکردی؛ نقش‌های سنتی مرد، زن و فرزندان در درون خانواده دچار تحول شده است. نقش تعیین‌کننده مرد در معیشت از انحصار او بیرون آمده و با ورود انبوه زنان به کارهای خارج از خانه، قدرت چانه‌زنی آنها افزایش یافته است.» (شیخی، ۱۳۸۰: ۴۲)

گرچه در ایران جدایی فرزندان از خانواده مانند غرب نیست و روابط عاطفی میان فرزندان و والدین حتی در سنین بالا نیز ادامه می‌یابد و در بسیاری موارد، وابستگی اقتصادی به والدین نیز امری معمول محسوب می‌شود، با این حال در کشور ما نیز تحول در ساختار خانواده کاملاً محسوس است. اینکه رسانه‌ها تا چه حد می‌توانند این روند را اصلاح کنند یا خود عاملی بر تشدید آن باشند یا اینکه اصولاً این تغییرات الزامی و غیرقابل کنترل است، همه از پرسش‌های مهم در این زمینه است. آنچه می‌توان گفت این است که دولت‌ها بنا بر مصالح خود، سعی دارند تا با استفاده از پتانسیل رسانه‌ها در جهت هدایت افکار عمومی جامعه و تأثیرگذاری بر نهادهایی چون خانواده، روند مطلوبی را ایجاد کنند تا بتوانند نقش خود را در جهت کنترل اجتماعی به‌خوبی برعهده گیرند.

بنابراین، رسانه‌ها در برنامه‌های خود باید شناخت درستی از وضعیت کنونی خانواده‌ها داشته باشند و بر مبنای این شناخت الگوهای

خود را ارائه کنند. در کشور ما دو بخش سنتی و مدرن در کنار یکدیگر دیده می‌شوند، در حالی که شهرهای بزرگ شکل جدید خانواده را تجربه می‌کنند، در روستاها و شهرهای کوچک نظام سنتی خانواده همچنان قدرتمند است و از آنجا که رسانه‌ها طیف وسیعی از مخاطبان را گروه هدف خود می‌دانند برنامه‌ریزی علاوه بر دشواری با نوعی ظرافت و دقت نظر نیز روبه‌روست. به عبارت دیگر، ابتدا باید تعریف درستی از کارکردهای خانواده ارائه دهیم تا نوع برنامه‌سازی برای آن و اهدافی که در رسانه‌ها مورد توجه است، وضوح بیشتری بیابد.

بدین ترتیب هنگامی که رسانه چهره نادرستی از خانواده ارائه دهد که با واقعیت‌های موجود در جامعه هماهنگ نیست، پذیرش آن از سوی مخاطب نیز با دشواری بسیاری روبه‌رو می‌شود. در برخی سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی، پدیده اشتغال زنان به صورتی مثبت نگریسته می‌شود و آن را نشانه‌ای از همکاری و هماهنگی میان زوجین و مؤثر بودن نقش زنان در جامعه می‌دانند، در حالی که در پاره‌ای سریال‌ها این موضوع یک آفت تلقی و سعی بر آن می‌شود تا نقص در تربیت فرزندان و حتی سردی روابط خانوادگی به اشتغال زنان نسبت داده شود. در واقع، رسانه موظف است سیاست واحدی در قبال پدیده‌های موجود داشته باشد. تحول بزرگ دیگر در ساخت درونی روابط خانواده است، به طوری که باعث ایجاد تحول در نقش اعضای خانواده شده است.

رسانه‌ها و به‌طور عمده رادیو و تلویزیون در کشور ما این تفاوت‌ها را عاملی منفی قلمداد کرده‌اند. نشان‌دادن صحنه‌هایی از زندگی خانواده‌های فقیر در جنوب شهر که در عین ضعف مادی دارای روابطی صمیمی هستند، در کنار خانواده‌های ثروتمندی که تمامی ساختارها و روابط آن از هم پاشیده، به امری عادی تبدیل شده است. در واقع رسانه‌ها کلیشه‌هایی از خانواده را مطرح می‌کنند که همواره ثابت بوده‌اند؛ در حالی که تغییر، جزئی از زندگی بشر است. اما مهم‌تر از خود تغییر، آمادگی انسان‌ها برای مواجهه با آثار آن است. در جوامعی که سرعت تغییرات بیش از آمادگی‌ها و ظرفیت‌های مردم است، نه تنها آسیب‌هایی متوجه عموم می‌شود، بلکه تلقی مردم از تغییر نیز منفی می‌شود.



وضعیت امروز «خانواده ایرانی» مصداقی از این موضوع است. در گذار از سنت به مدرنیته و به همراه تغییرات آشفته فرهنگی جامعه ما، خانواده ایرانی دگرگونی‌های گسترده‌ای را تجربه می‌کند. درک این دگرگونی و پیش‌بینی آثار و عواقب آن، می‌تواند از ابعاد مختلف حائز اهمیت باشد.

به همان اندازه که تفاوت‌های وسیعی در خانواده‌های باگرایش‌های مذهبی وجود دارد، در خانواده‌های بی‌تفاوت و یا با گرایش کمتر به مذهب هم، تفاوت‌ها گسترده و غیرقابل تصور است. خانواده ایرانی اصول و مفاهیمی از سنت را هنوز یدک می‌کشد، و از آن طرف، خود را در مسیر مدرنیته قرار داده است. گرچه این دوگانگی همیشه مستلزم تقابل نیست، ولی شفاف‌نبودن وضعیت، تقابل‌هایی جدی به وجود آورده و خواهد آورد.

مفاهیمی مانند فامیل، محرم و نامحرم، تعصب و غیرت، فرمانبری از بزرگ‌ترها، آبرو و حیثیت خانوادگی و ... به دلیل شرایط یادشده، در خانواده‌های مختلف، معانی و تعبیرهای متفاوتی پیدا کرده‌اند.

می‌توانیم برخی از رفتارهای خانواده‌هایی که به شیوه‌های خاص خود زندگی می‌کنند، را فساد و بی‌بندوباری تلقی کنیم و نیز می‌توانیم به این رفتارها به‌عنوان نشانه‌هایی از دگرگونی‌های مرحله گذار نگاه کنیم. در چنین وضعیتی، رسانه‌ها باید رویکردی را اتخاذ کنند که در آن با حفظ مفاهیم ارزشی و سنت‌های موردقبول، تحولات عمیق دنیای مدرن نیز موردتوجه قرار گیرد.

### نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر شاهد تحولاتی سریع و گسترده در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی و از جمله خانواده بوده‌ایم. نهاد خانواده تحت تأثیر عوامل متعدد درونی و بیرونی این تغییرات را تجربه کرده است. رسانه‌ها به‌عنوان یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر تحولات خانواده، نقشی اساسی در دگرگونی روابط درونی میان اعضای آن داشته‌اند. این تحولات باعث سست‌شدن پیوندهای درون خانواده، افزایش طلاق، ناتوانی در تربیت فرزندان و ... شده و از سوی دیگر پیامدهای مثبتی چون افزایش سطح آگاهی اعضای خانواده، شناخت روش‌های

بهبتر در برخورد با فرزندان، استفاده بهتر از امکانات بهداشتی، آموزشی و ... داشته است. در واقع، رسانه‌ها از سویی باعث تقویت برخی ارزش‌های اجتماعی و از سوی دیگر باعث تضعیف آنها شده‌اند. آنچه می‌تواند اهمیت و نقش رسانه‌ها را در بعد مثبت آنها افزایش دهد، شناخت علمی و دقیق ویژگی‌ها و کارکردهای نوین خانواده است و تنها در این صورت است که رسانه می‌تواند با تولید برنامه‌های مناسب ضمن دستیابی به اهداف تعریف‌شده از پیامدهای ناخواسته آن جلوگیری کند. رسانه‌ها می‌توانند با اثرگذاری مستقیم و غیرمستقیم بر نهاد خانواده بسیاری از ناهنجاری‌های درون خانواده را کاهش دهد و در تعالی خانواده مؤثر واقع شود. از آنجا که الگوسازی رسانه‌ها برای والدین و فرزندان امری بدیهی است و تجربیات فراوانی این موضوع را به اثبات رسانده است، عملکرد رسانه‌ها در قالب طرح الگوهای موفق ضمن تقویت باورهای درست و تصحیح نگرش‌های نادرست منجر به تغییر رفتار به‌عنوان هدف غایی آموزش می‌شود.

### منابع و مأخذ

- ارنسون، الیوت (۱۳۶۹). روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکرکن، تهران: رشد.
- رابرتسون، بیان (۱۳۷۴). درآمدی بر جامعه با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی، ترجمه حسین بهروان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رحمانیان، منصور (۱۳۷۸). «تأثیر رسانه‌های گروهی بر پیشگیری از جرم»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی.
- رفعت‌جاء، مریم (۱۳۸۲). «زنان و بازتعریف هویت اجتماعی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲.
- رفیعی‌فر، شهرام (۱۳۸۶). برنامه مداخلات چندبخشی برای پیشگیری و کنترل خشونت خانگی در کشور، تهران: معاونت سلامت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.
- سلیمی، علی و داوری، محمد (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی کجروی، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شیخی، محمدتقی (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی زنان و خانواده، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فرجی‌ها، محمد (۱۳۸۵). «بازتاب رسانه‌های جرم»، فصلنامه علمی- پژوهشی رفاه اجتماعی. شماره ۲۲.
- کارلسون و دیگران (۱۳۷۸). خانواده‌درمانی، ترجمه عفت نوایی‌نژاد، تهران: انجمن اولیا و مربیان.
- کازنو، ژان (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی وسایل

- از تباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: اطلاعات، چاپ هشتم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
- وایت، رابرت و هینز، فیونا (۱۳۸۳). جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، تهران: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.

- Bandora. A (1973). *Agression: A social learning analysis*. Englewood Glifn. N.J. prentice Hall.
- Clein. J. (2004). «Screening women and elderly adults for family and intermate partner violence». *Journal of clinical guide lines*. 140(5)
- Dobash. R.E. (1979). *Violence against wives*. New York: the free press.
- Gerbner, George. (1994). «Growing up with television: the cultivation perspective». Inj. Media effects in theory and research.
- Gorman, smith, (1998). *The relation of community and family*. Hillsdal, N.J. Eribaum.
- Pagani. L. (1998). «The impact of family transition on the development of delinquency». *Child Psychiatry* 39(4).
- Reiner. R. (2000). *The politics of the police*. Oxford: Oxford University press.
- Rock, paul, (1996). *Deviance*. In Kuper, Adam & Jessica Kuper (eds). *The social Science encyclopedia* (2nd ed). New York. Rutledge.
- Siegel. L. J. (2003). *Criminology*. Belmont. C. A. wadsworth.
- Stark. R. (1996). *Religion, deviance and Social Control*. New York. Routledge.
- Thompson, William E. and Jacke E. Bynum (1991). *Juvenile delinquency, classic and contemporary reading*. Boston: Allyn and Bacon.
- Weist, mark (1998). «Self-Reported delinquent behavior». A brief report. Child and human.